
درس حافظ

نقد و شرح غزلهای خواجه شمس الدین محمد حافظ

(جلد دوم)

دکتر محمد استعلامی

استاد زبان و ادب فارسی

چاپ دوم



تهران - ۱۳۸۳

ای بی‌خبر! بکوش که صاحب‌خبر شوی
 تا راه‌رو نباشی، کسی راه‌بر شوی؟
 در مکتب حقایق، پیش ادیب عشق
 همان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
 دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی
 تا کیمهای عشق بهایی، و زر شوی
 خواب و خورت، ز مرتبه عشق دور گرد
 آن‌گه رسی به خویش، که بی‌خواب و خور شوی
 گر نور عشق حق، به دل و جان آفتد
 به‌الله، کز آفتاب فلک خوب‌تر شوی
 یک دم غریق بحر خدا شو، گمان مبر
 کز آب هفت بحر، به یک موی، تر شوی
 از پای تا سرت همه نور خدا شود
 در راه ذوالجلال، چو بی‌پا و سر شوی
 وجه خدا، اگر شادت منظر نظر
 زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
 بنیاد هستی تو چو زیر و زیر شود
 در دل مدار هیچ، که زیر و زهر شوی
 گر در سرت هوای وصال است، حافظا
 باید که خاک درگه اهل هنر شوی

* مکرر دیده‌ایم که حافظ صوفی خانقاهی نیست اما تربیت انسانی و روحانی عرفان و تصوف را -
 به شرط آن‌که با ریا و فریب همراه نباشد - می‌ستاید. این غزل حال و هوای عارفانه، اما بیشتر زبان تعلیم و

ارشاد دارد و انگار خطابه منظومی است که جان کلام عارفان را باز می‌گوید.

۱- بی‌خبر کسی است که از عوالم عاشقان حق - نه به تعلیم و ارشاد، و نه از راه دل - آگاه نشده است (نگ: بی‌خبران ۵:۴۵۰). صاحب‌خبر، یعنی عارف و دل‌آگاه. راهرو در کلام صوفیان سالک راه حق است (نگ: رهرو منزل عشق ۳۶۶:۲-نگ: رهروی باید جهان‌سوزی، نه خامی، بی‌غمی ۶:۲۷۰) و راهبر کسی است که دیگران را در راه حق هدایت می‌کند و صوفیان به او پیر یا مراد یا مرشد یا شیخ می‌گویند، اما حافظ آن راهرو را راهبر شده راه، باز سالک یا سالک عارف می‌گوید (نگ: توضیح ۴:۱ و ۴:۲۴۳) که راه را پیموده و به سر منزل رسیده است. در این بیت هم راهبر کسی است که راه را به پایان برده است.

۲- ادیب یعنی معلم، اما ادیب عشق، کسی است که سالک را برای درک اسرار غیب می‌پرورد و آن‌گاه اسرار را به او می‌آموزد. این تعبیر در کلام حافظ همان معنایی را به ذهن می‌آورد که از تعبیرهایی چون پیر مغان، پیر میخانه، پیر میکده، پیر می‌فروش، خضر راه، مرغ سلیمان و مسیح دم در می‌یابیم (نگ: شرح بیشتر در ص ۳۲ و ۳۳). پسری که می‌کوشد و پدر می‌شود، همان راهروی است که به کمال می‌رسد و راهبر می‌شود.

۳- مس و وجود، هستی مادی و این جهانی ماست که عاشق جاه و مال و جلوه ناپایدار این زندگی است، و زر، روح متعالی است که جلوه این جهانی ندارد و نمی‌خواهد، اما درکی از عالم معنا دارد. در کلام صوفیان این تبدیل مس به زر، برگرفته از آرزوی نابرآورده کیمیاگران است و جستجوی آنها برای عاملی که فلزات کم‌بها را به زر تبدیل کند (نگ: توضیح ۹:۵ و ۹:۱۶۷ و اکسیر ۴:۱۴۳ و ۳:۲۰۰) و آنچه مس وجود ما را زر می‌کند، عشق و کشش درونی ما برای رسیدن به آن مرتبه متعالی است.

۴- خواب و خور، یعنی همین زندگی مادی، و رسیدن به خویش، یعنی آن مرتبه فکری و روحانی که انسان در یابد او را برای خواب و خور نیافریده‌اند (نگ: تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر ۵:۳۷).

۵- نور عشق حق، همان کیمیای عشق در بیت سوّم است. و از آفتاب خوب تر شدن، یعنی رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده‌ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.

۶- بحر خدا، یعنی دریای معرفت حق، و گمان مبر، یعنی شک نکن. در مصراع دوم تر شدن یعنی آلوده شدن، و هفت بحر، هفت دریای بزرگ جهان در جهان‌شناسی قدماست. در اینجا هفت بحر یعنی تمام این دنیای مادی، که عاشقان حق خورد را آلوده آن نمی‌کنند (نگ: هفت دریا

۹:۴۷). اگر عاشق حق باشی یک موی وجود تو آلوده این دنیا نخواهد شد.

۷- بی‌پا و سر شدن در راه حق، یعنی چنان حالی که عاشق به داوری یا به ملامت دیگران توجه نداشته باشد (نگ: رند عالم سوز را با مصلحت‌بینی چه کار؟ ۳:۲۷۶).

۸- وجه خدا یعنی جلوه یا تجلی حق، و تعبیری است برگرفته از قرآن (نگ: فَأَيْنَمَا تُولَوْنَ فَنُجِّمُ وَجْهَ اللَّهِ، آیه ۱۱۵ سوره بقره). صاحب‌نظر در کلام حافظ کسی است که عالم معنا را درک می‌کند (نگ: اهل نظر ۴:۴ و ۳:۳۵۳ و ۷:۴۲۵ و صاحب‌نظر ۴:۲۱۶ و ۸:۲۲۶).

۹- هستی تو، در اینجا یعنی هستی فردی و دل‌بستگی‌های این جهانی تو. در دل مدار هیچ، یعنی نگران این زندگی دنیایی نباش (نگ: گمان مبر در بیت ۶). اگر توجه تو از علائق دنیایی دور شود، تازه آغاز زندگی روحانی و معنوی است.

۱۰- اهل هنر، در کلام حافظ یعنی آگاهان و صاحب‌دلان که عالمی و رای این هستی مادی را می‌شناسند (نگ: ارغنون ساز فلک رهزین اهل هنر است ۴:۳۷۶). در این بیت حافظ به خود، و در واقع به طالبان حقیقت می‌گوید که راه وصال حق را صاحب‌دلان باید بر تو بگشایند (نگ: ادیب عشق در بیت دوم).